

نقش سیاسی - نظامی کردان فارس و خوزستان در دورهٔ فتوح اسلامی*

کشواد سیاہ پور^۱

چکیده

کردان فارس و خوزستان، از مهمترین گروه‌های ساکن در جنوب غربی ایران در سده‌های نخستین اسلامی بودند. این گروه که به زندگی عشایری مشغول بودند، در دوران فتوح اسلامی در برابر مسلمانان مقاومت کردند و حتی برای جلوگیری از پیشروی مسلمانان و سقوط ولایات داخلی ایران، اجتماع یکپارچه و متحد تشکیل دادند. تداوم و ثبات مقاومت و مبارزهٔ کردان، از آغاز فتوح مسلمانان در خوزستان و فارس، تا پایان زمامداری خلفای راشدین ادامه یافت و حتی آنان در سده‌های نخستین اسلامی تأثیرگذاری خود را در تاریخ سیاسی - اجتماعی غرب و جنوب غربی ایران حفظ کردند. این مقاله، براساس روش تحقیق تاریخی و با رویکرد تحلیلی، به بررسی و تبیین نقش کردان فارس و خوزستان در دورهٔ فتوح اسلامی، پرداخته و این مسأله را مطرح می‌کند: چرا کردان فارس و خوزستان به‌رغم نارضایتی از جامعهٔ طبقاتی ساسانی، در برابر اعراب ایستادگی کردند و در دوران فتوح اسلامی چه نقش در مقاومت علیه مسلمانان داشتند؟ بر مبنای آگاهی‌های اندکی که منابع ارائه می‌دهند، این مسأله روشن می‌شود که کردان ولایات فارس و خوزستان تا قرن‌ها مقابل مسلمانان ایستادند و به تدریج سر تسلیم فرود آوردند و تلاش زیادی کردند که فرهنگ پیشین خود را تا حد ممکن حفظ کنند. اما شرایط تازه زندگی و حضور حاکمان جدید عرب و ایرانی تحت امر خلافت، فرهنگ و آیین جدیدی را - که هرچند در مواردی با اسلام واقعی فاصله داشت - به آنان عرضه کرد. واژگان کلیدی: کردها، فارس، خوزستان، فتوح اسلامی.

The Political-Military Role of Fars and Khuzestan Kurds during the Islamic Conquests Era

Keshvad Siahpour²

Abstract

Kurds of Fars and Khuzestan were the most important ethnic groups, residing in the southwest Iran during the early Islamic centuries. This group that had a tribal nomadic life resisted against Muslims throughout the Islamic conquest era and even established an integrated and united community to deny the Muslims' progress, and prevent the fall of the inner provinces of Iran. The perseverance and stability of their resistance and struggle continued from the beginning of the Muslims' conquests in Khuzestan and Fars, up to the end of the rule of the Righteous (Rashedun) Caliphs. They even preserved their influence on the socio-political history of the west and southwest Iran throughout the early Islamic centuries. This article, using an analytical approach, aims to explore and explain the role of Fars and Khuzestan Kurds, on the basis of a historical research method, and then raise this question: Why did Fars and Khuzestan Kurds, despite their dissatisfaction with the Sassanid's class distinctions, resist against the Arabs and what role did they play in the resistance against the Muslims? On the basis of the little information that the sources provide, it is clarified that the Kurds of Fars and Khuzestan Provinces opposed the Muslims for centuries, but gradually gave up, while making a lot of endeavor to maintain their precedent cultural identity as much as possible. The new living conditions and the presence of the new Arab and Iranian rulers under the caliphate imposed upon them a new culture and faith - which were different from the real Islam in some cases.

Key words: Kurds, Fars, Khuzestan, Islamic conquests.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج
۲. Assistant Professor, Department of History, Yasouj University. Email: kshiahpour@yahoo.com

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۲۹

مقدمه

ساسانیان، که در شرق و غرب کشور با هپتالیان و امپراتوری روم درگیر جنگ بودند، گمان نمی‌بردند که به دست اعراب سقوط کنند. امپراتوری روم با تجهیزات نظامی و امکانات اقتصادی قوی نتوانسته بود سقوط قطعی ساسانیان را رقم بزند. اما اعراب نومسلمان طومار حکومت ۴۰۰ ساله ساسانی را برچیدند. حملات مسلمانان به مرزهای ساسانیان، در عهد خلیفه ابوبکر آغاز شد. در زمان خلیفه دوم هجوم جهادی مسلمانان برای اضمحلال ساسانیان با شدت تمام آغاز شد و سرانجام به کامیابی نهایی رسید. شوق شهادت و کسب غنیمت، موفقیت مسلمانان را در پی داشت. به دنبال فتح عراق و تصرف تیسفون، پایتخت ساسانیان، توجه مسلمانان به استمرار حملات و پیروزی‌ها و تسخیر نواحی دیگر قلمرو آن حکومت، دقیق‌تر و آگاهانه‌تر شد. خوزستان و فارس، دو ولایت مهم پادشاهی ساسانی بود که اعراب مسلمان خیلی زود، پس از فتح مدائن به سوی آن رفتند. گشودن هر دو ولایت، البته سال‌ها طول کشید و با خسارات و صدمات بسیار همراه شد. در این دو ناحیه مشهور، علاوه بر ایستادگی جانانه شهریان و روستاییان، عشایر منطقه - که کردان خوانده می‌شدند - با تمام وجود از وطن خویش دفاع کردند. کردان که اقوام دام‌دار و کوچ‌نشین بودند، عرق قوی قومی و حس میهن‌دوستی بر خاستگاه خود داشتند و مانع پذیرش سلطه بیگانگان بودند. بنابراین در ایام فتوح مسلمانان در خوزستان و فارس که قریب دو دهه طول کشید، با جدیت و جان‌فشانی زیادی، مقابل مهاجمان ایستادند و ضربات سهمگینی بر آنان وارد آوردند. هرچند مبارزات نستوه و نویدبخش آنها، هیچ‌گاه به نتیجه قطعی نرسید و مانع تسلط مسلمانان نشد؛ اما دورانی از دفاع در برابر بیگانگان را ثبت کرد. در منابع بسیار قرون نخستین اسلامی، آگاهی‌های اندکی درباره نقش سیاسی و نظامی کردان فارس و خوزستان در مواجهه با اعراب مسلمان بیان شده است، اما با توجه به اندک اطلاعات باقی‌مانده، و بر اساس روش تحلیلی در تحقیق تاریخی کوشش می‌شود تا نقش و عملکرد کردان در آن مقطع زمانی مورد بررسی قرار گیرد.

واژه‌شناسی تاریخی «کرد» در بررسی خاستگاه ساسانیان

«کرد» نام یک قوم خاص است؛ اما در گذشته، به اقوام کوچ‌رو و دام‌دار - که اساس زندگی آنها متکی به دام و بیلاق و قشلاق بود - اطلاق می‌شد و فراتر از قومی خاص معنا می‌داد. این اصطلاح به‌ویژه در فارس و خوزستان مختص ایلات و طوایف دام‌دار و شبانکاره بود، که بخشی از گستره فارس، خوزستان، بوشهر، بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد کنونی را محل توطن و سکونت موقتی

در فصول سال داشتند و آن گونه که منابع مهم جغرافیایی در قرن چهارم قمری ضبط کرده‌اند، از اقتدار سیاسی و اقتصادی بالایی برخوردار بودند.^۳ از مضمون مطالب این منابع چنین بر می‌آید که آن چه امروز «عشایر» خوانده می‌شود، در گذشته «کُرد» نامیده می‌شد. برخی از محققان داخلی و خارجی، بر این معنی متفق‌القولند که اصطلاح کرد - خاصه در چهار سده نخست اسلامی - معنایی عام داشت و بر تمام ایلات و قبایل چادرنشین، کوچ‌رو و دام‌دار اطلاق می‌شد. احمد کسروی، سعید نفیسی، عبدالحسین زرین کوب و مستشرقانی چون بارتولد و جان لمبرت، در آثار خویش این مهم را متذکر شده‌اند.^۴

مؤلف کتاب *الفصول الفخریه* در قرن نهم قمری بیان می‌کند که چون کردان «چهارپا داشتند ایشان را کرد خواندند و کُرد در لغت ایشان چوپان است.»^۵ جالب است که از گذشته تاکنون، مردم ایلات کهگیلویه، بویراحمد، بختیاری، ممسنی و سرخی فارس، لباس مخصوص چوپانان را که از پشم گوسفند تهیه می‌کردند، «کُردک» نامیده‌اند.^۶

منابع عربی سده‌های دوم و سوم قمری، آنجا که از ساسانیان سخن می‌گویند، واژه‌های کُرد و چوپان را معادل و مترادف به کار برده‌اند. مؤلف *ناشناخته نهایه الارب فی اخبار الفرس و العرب* - که ظاهراً در اواخر قرن دوم قمری تألیف شده - می‌گوید که ساسان را «ساسان‌الکُردی» و «ساسان‌الراعی» (=چوپان) می‌نامیدند.^۷ دینوری در *اخبار الطول* نیز تعبیر تحقیرآمیز و سرزنش کننده «ساسان‌الکُردی و ساسان‌الراعی» را در باره فرزندان ساسان تا زمان خود ذکر می‌کند.^۸

۳. برای نمونه نک: ابواسحق ابراهیم اصطخری، *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰)، ص ۱۰۴-۱۰۳؛ ابن حوقل، *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۴۰-۳۹.

۴. احمد کسروی، «کردها و لرها از یک تبارند»، *کاروند کسروی*، به کوشش یحیی ذکاء (تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۶ / ۲۵۳۶)، ص ۲۴۵؛ سعید نفیسی، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر*، ج ۱ (تهران: بنیاد، ۱۳۷۶)، ص ۱۸؛ عبدالحسین زرین کوب، *تاریخ مردم ایران* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷)، ص ۳۳۲؛ آ. بارتولد، *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه حمزه سردادور (تهران: توس، ۱۳۷۲)، ص ۱۸۳؛ جان لمبرت، «منشأ و پیدایش کردها در ایران پیش از اسلام»، ترجمه حجت‌الله لاریجانی، *فصلنامه عشایری ذخایر انقلاب*، ش ۵ (۱۳۶۷)، ص ۱۰۳.

۵. جمال‌الدین احمد ابن‌عنه، *الفصول الفخریه*، به اهتمام جلال‌الدین محدث (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳)، ص ۳۵.

۶. تحقیقات میدانی نگارنده. همچنین، نک: عبدالله شهبازی، *ایل ناشناخته* (تهران: نشر نی، ۱۳۶۲)، ص ۱۶۴.

۷. *نهایه الارب فی اخبار الفرس و العرب*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵)، ص ۸۸. پژوهشگرانی هم که به تبار و نام ساسان‌خودای پرداخته‌اند، به این موضوع بی‌توجه بوده‌اند، برای نمونه، نک: شهرام جلیلیان، «ساسان‌خودای، چهره‌ای افسانه‌ای یا تاریخی؟» *فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ ایران*، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۵ پیاپی ۶۳/۵ (بهار ۱۳۸۹)، ص ۵۴ - ۲۷.

۸. ابوحنیفه احمد بن داوود الدینوری، *الاخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر (قاهره: دارالاحیاء الکتب العربی، ۱۹۶۰)، ص ۲۷؛ ابوحنیفه احمد بن داوود دینوری، *اخبار الطوال*، ترجمه مهدوی دامغانی (تهران: نشر نی، ۱۳۶۸)، ص ۵۲.

طبری بیان می‌کند که اردوان پنجم، پادشاه اشکانی به اردشیر بابکان نوشت: «ای کرد تربیت شده در خیمه کردان، از حد خود برون رفته‌ای و مرگ خویش را پیش خوانده‌ای.»^۹ بسطام نیز در نامه به خسرو پرویز عنوان کرد که: «نیای شما ساسان گوسپندچران بود...»^{۱۰} و اشاره به پیشینه زندگی شبانی دارد. مؤلف تاریخ بیهقی - که آن را در اوایل نیمه دوم قرن ششم قمری تألیف کرده - بیان می‌کند: «ملوک عجم از اولاد ساسان» بودند و «ایشان را ملوک دیگر سرزنش کردند و... فرزندان ساسان شبان خواندند.»^{۱۱} با این اوصاف معلوم است که پیشه شبانی ساسان، مشهور و متواتر بود. این موضوع، حتی در منابع ساسانی نظیر کارنامه اردشیر بابکان آمده است. بر مبنای این منبع: «بابک مرزبان و شه‌ریار پارس بود و گمارده اردوان... و ساسان شبان بابک بود و همواره با گوسفندان بود و از تخمه دارا پسر دارا... و با شبانان کرد به سر می‌برد.»^{۱۲} مدتی بعد، به دنبال خوابی که بابک دید و در تعبیر آن گفتند که ساسان از نژاد شاهان پیشین است و بنابراین دختر خود را به او داد و از آن دختر، اردشیر مؤسس سلسله ساسانیان متولد شد.^{۱۳}

طوایف کردان فارس و خوزستان و ویژگی‌های آنان

آگاهی‌هایی که منابع تاریخی و جغرافیایی از کردان و تیره‌ها و طوایف و ویژگی‌های آنها به دست می‌دهند، هرچند اندک ولی ارزشمند است. گزارش‌های این منابع در خصوص کردان فارس، بسیار بیشتر و دقیق‌تر از دیگر مناطق است. به نظر می‌رسد کردان فارس از قدرت، جمعیت و شهرت بسیاری برخوردار بوده و تاثیرگذاری و نقش آنها در وقایع سیاسی، نظامی و اجتماعی عصر از بقیه گروه‌ها و طبقات اجتماعی بیشتر و موثرتر بود. اشتهار «اکراد فارس» چنان بود که حتی در قرن ششم قمری، مؤلف تاریخ بیهقی کردان را «منسوب» و مختص فارس شمرده است. وی در فصل مربوط به «ذکر مضاف و منسوب به هر شهری» آورده و «اکراد فارس» را خاص آن ولایت شمرده

۹. «ایها الکُردی العربی فی خیام الاکراد» محمد بن الجریب الطبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲ (طهران: مکتبه‌الاسدی، بی‌تا)، ص ۸۱۷؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ رسل و ملوک (تاریخ طبری)، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: اساطیر، ۱۳۹۰)، ص ۵۸۳.

۱۰. الدینوری، ص ۱۳۳. «و انما کان ابوکم ساسان راعی غنم...» متن عربی، همان، ص ۱۰۳.

۱۱. ابوالحسن علی بن زید بیهقی (ابن فندق)، تاریخ بیهقی، تصحیح احمد بهمنیار (تهران: کتاب‌فروشی فروغی، ۱۳۶۱)، ص ۴۲. همین نویسنده می‌گوید: «و الی یومنا هذا، هر فرومایه را که عیب و سرزنش کنند ساسی خوانند، و گدایان را ساسی و ساسانی گویند.» یکی از معانی ساسان را در فرهنگ لغات فارسی، «گدا و گدایی‌کننده» بیان کرده‌اند: محمد حسین بن خلف برهان تبریزی، برهان قاطع، ج ۶، به اهتمام محمد معین (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶)، ص ۱۰۷۲.

۱۲. کارنامه اردشیر بابکان، به اهتمام محمد جواد مشکور (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶)، ص ۱۰.

۱۳. همان، ص ۱۸۸-۱۷۷.

است، و همچنانکه برخی از اقوام و کالاها خاص منطقه‌ای است، چنانکه «در هیچ موضع دیگر مثل این چیزها که یاد کرده آمد نبود، مگر در این نواحی و ولایات.»^{۱۴} از این رو، پیداست که کردان فارس را شهرتی بسیار بوده است.

بیشترین آگاهی از طوایف و تیره‌های کرد فارس و ویژگی‌های آنها، مربوط به قرن چهارم قمری و مأخوذ از منابع جغرافیایی است. استخری، ابن حوقل و تا حدودی، مقدسی این اطلاعات ارزشمند را در اختیار می‌گذارند. گزارش‌های استخری و ابن حوقل - که به احتمال زیاد ابن حوقل از استخری اخذ کرده - تقریباً یکسان است. هر دو تأکید دارند که کردان، هم‌چون اعراب برای یافتن چراگاه و مراتع به سردسیر و گرمسیر کوچ می‌کنند و دارای گله و رمه گوسفند و اسب هستند، ولی شتر کم دارند. آنها جمعیت کثیری بودند که «بیش از پانصد هزار خانواده‌اند» و آگاهی از طوایف و تیره‌هایشان «جز از دیوان صدقات» امکان‌پذیر نیست. به علاوه، مردمی با نشاط و توانگرند، و از چنان ساز و برگ جنگی و آلت و عدت نظامی و ستور و دواب و نیرو و مردان رزمی برخوردارند که مقابل سلاطین می‌ایستند و هر پادشاهی که به سرزمین آنها حمله کند، کار بر وی دشوار بود و در واقع خود مستقل و اختیارات خاص دارند.^{۱۵}

زَم (رَم) قلمرو کردان بود و هر یک از نواحی کردان، حاکم و سرپرست جداگانه داشت که همیشه «بر درگاه‌های شان هزار سوار کمتر و بیشتر باشد.» از جمله می‌توان به «گیلویه» حاکم «رم گیلویه» اشاره کرد که بنا به نقل استخری، دارای چنین قدرتی بود.^{۱۶} نه تنها حاکمان، بلکه کسان دیگر از کردان بودند «کی دویست مرد پیوسته دارد از چوپان و مزدور و شاگرد و غلام و آنچه به این ماند.»^{۱۷} طوایف کردان، همواره از نیروی جنگی و آماده برخوردار بودند. استخری می‌گوید: «از یک قبیله باشد کی دو هزار سوار بیرون آید و هیچ قبیله کم از صد سوار نبود.»^{۱۸}

هر کدام از رؤسای کردان در واقع نماینده سلطان بودند که جمع و جبايت خراج منطقه خویش و «اصلاح امور آنجا و فرستادن کاروان‌ها و نگاه‌داری راه‌ها و انجام دادن امور سلطان - هرگاه که

۱۴. ابن‌فندق، ص ۲۸.

۱۵. نک: ابواسحق ابراهیم اصطخری، ممالک و مسالک، ترجمه محمد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳)، ص ۸۹، ۹۹، ۱۰۲؛ ابن حوقل، ص ۳۵، ۳۹، ۴۰.

۱۶. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۱۲۶.

۱۷. همان، ص ۹۷.

۱۸. همان، ص ۱۰۳.

بدان جا بیاید - و اجرای فرمان‌هایش [را] برعهده» داشته است.^{۱۹} اصطخری می‌نویسد: «خراج هر اقلیمی» را «رئیس کردان آن موضع استیفا می‌کنند و جماعتی چند را جهت بدرقه قوافل نصب کرده تا محافظت جوانب و طرق می‌کنند و اگر وقتی سلطان را به مدد و معاونت احتیاج افتد در دفع و قهر اعدا غایت جهود می‌دول می‌دارند و آن مانند ممالکی است.»^{۲۰}

اصطخری و ابن‌حوقل از تعداد طوایف مقیم فارس ۳۳ طایفه را ذکر می‌کنند، که جز دو نام، بقیه مشابه‌اند.^{۲۱} مقدسی در حالی که معتقد به «سی و سه ایل کرد» در فارس است، تنها ۲۸ نام را ضبط کرده است.^{۲۲} مؤلف *نخبه‌الدهر* (متوفی به سال ۷۲۷)، حدود چهار قرن بعد آورده است که در سرزمین فارس «بیش از یکصد هزار خانوار است که سی و دو قبیله را تشکیل می‌دهند.»^{۲۳} بدین‌گونه می‌توان حدس زد کردان فارس جمعیت زیادی را از نفوس فارس تشکیل می‌دادند که از تیره‌ها و طوایف متعددی شکل می‌یافتند و از اختیار و قدرت فراوان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برخوردار بودند.

فتوح مسلمانان در قلمرو غربی ساسانیان

روایات مربوط به حملات مسلمانان و فتوح آنها در ایران، مبالغه و گزافه‌گویی و جانب‌داری بسیار دارد.^{۲۴} اما این نکته مهم را نمی‌توان انکار کرد که به‌رغم مقاومت ایرانیان، شهرهای قلمرو ساسانی یکی پس از دیگری سقوط کرده و تسلیم مسلمانان شدند.

اعراب مسلمان چون ضعف و فتور ساسانیان را تا حدودی درک کردند، از همان دوران خلیفه اول (۱۳-۱۱ ق) به سرحدات شاهنشاهی ساسانی دست‌برد زدند. این بار برخلاف گذشته، اعراب دریافتند که مقاومت پادگان‌های مرزی، قدرت و شوکت پیشین را ندارد و نیروهای ساسانی خیلی زود میدان رزم را خالی می‌کنند. اعراب مسلمان به فرماندهی خالد بن ولید، مسیر توسعه قلمرو اسلام را به‌سوی دو امپراتوری بزرگ عصر، ایران و روم، هموار می‌کردند و پی در پی پیروز و موفق

۱۹. ابن‌حوقل، ص ۳۹.

۲۰. اصطخری، ص ۹۹.

۲۱. اصطخری، ص ۱۰۱-۱۰۰؛ ابن‌حوقل، ص ۴۰.

۲۲. محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسم فی معرفه الاقالیم*، ج ۲، ترجمه علی‌نقی منزوی (تهران: کومش، ۱۳۸۵)، ص

۶۶۴-۶۶۵.

۲۳. محمد بن ابی طالب دمشقی، *نخبه‌الدهر فی عجایب البر و البحر*، ترجمه حمید طبیبیان (تهران: اساطیر، ۱۳۸۲)، ص ۲۸۱.

۲۴. برای آگاهی بیشتر از روایات متناقض منابع و نقد آنان، نک: عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ج ۵ (تهران:

امیرکبیر، ۱۳۶۸) ص ۲۸۶-۲۸۳.

می‌شدند. در تمام جنگ‌هایی که پراکنده‌وار میان مزدداران ایرانی و مسلمانان رخ داد، پیروزی مسلمانان مسلم و هزیمت ایرانیان آشکار شد. تسخیر شهرهای مهم ایرانی از حیره و تیسفون تا نهاوند، سریع و برای ایرانیان همواره با شکست همراه بود.^{۲۵}

بصره و کوفه به عنوان اردوگاه‌های نظامی اعراب مسلمان در بین‌النهرین، برای تداوم فتوح ساخته شدند و مهاجران عرب، از اقوام مختلف در آنجا سکونت گزیدند و به تدریج به شهرهایی بزرگ در نزدیکی فارس و خوزستان تبدیل شدند. به نوشته یعقوبی کوفه «نخستین شهر در عراق» بود «که مسلمین در سال چهارده، برای ساختمان خط‌کشی کردند و خطه‌ها را برای خود نشان‌دار ساختند.» این اقدام به‌دستور خلیفه عمر انجام گرفت و به هر یک از «اصحاب رسول خدا (ص)» قطعه زمینی اهدا کرد. و شماری از یاران پیامبر هم در آن ساکن شدند. قبایلی چون ازد، طی، کنده، همدان، بکر، اسد، تمیم، بجیله، قیس، عبس، بنی‌عامر، ثقیف، بنی‌یشکر، اشجع و.. در کوفه ساکن شدند و به ساختمان‌سازی پرداختند. بصره نیز در سال ۱۷ قمری تأسیس شد و همین جریان در آن اتفاق افتاد.^{۲۶} مراکز نظامی بصره و کوفه جایگاه مهم و مطمئنی بودند که جنگجویان مسلمان مقرر خود قرار داده و از آنجا عملیات نظامی گسترده‌ای علیه ایران سازمان‌دهی کردند. بخشی از قلمرو غربی ایران نیز برای تأمین هزینه این دو شهر از طریق تعلق یافتن خراج و مالیات به «ماه‌الکوفه» و «ماه‌البصره» لقب یافتند. هر چند اکثر منابع سده‌های سوم و چهارم قمری، نهاوند و دینور را ماه بصره و ماه کوفه ضبط کرده‌اند،^{۲۷} اما ابن‌بلخی در آغاز قرن ششم قمری، شهرهای زیادی را نام می‌برد که جزو ولایات ماه بصره و ماه کوفه به‌شمار می‌رفتند و در قباله‌ها نوشته و ثبت می‌شدند. بر مبنای گزارش وی «پارس و خوزستان» جزو «ماه‌البصره» به شمار آمدند.^{۲۸}

مرکزیت بصره و اهمیت سیاسی - نظامی آن، از همان آغاز حملات اعراب مسلمان به خوزستان و فارس، آشکار شد. فرمانداری و حاکم‌نشینی آن در نزد خلیفه عمر و مسلمانان اهمیت و ارزش فراوان یافت و خلفای بعدی راشدین و نیز بنی‌امیه به اهمیت آن وقوف کامل یافتند. حاکمان اصلی

۲۵. برای آگاهی بیشتر از درگیری‌های مسلمانان و ایرانیان از آغاز تا تصرف مدائن، نک: احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان* (بخش مربوط به ایران)، ترجمه آذرتاش آذرنوش (تهران: سروش، ۱۳۶۴)، ص ۲۶-۲۳؛ طبری، *تاریخ رسل و ملوک* (تاریخ طبری)، ج ۴، ص ۱۶۵۸-۱۵۲۳ و ۱۴۸۷؛ دینوری، (متن فارسی)، ص ۱۶۱-۱۴۲.

۲۶. ابن‌واضح یعقوبی، *البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱)، ص ۸۵-۷۲.
 ۲۷. نک: بلاذری، ص ۶۷ دینوری، ص ۶۶؛ یعقوبی نیز در آثار مهم خویش، ماه‌البصره را همدان ضبط کرده است، یعقوبی، ص ۳۹. هم‌چنین ابن‌واضح یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ترجمه محمدابراهیم آیتی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶)، ص ۱۶۶.

۲۸. ابن‌بلخی، *فارسنامه*، به اهتمام گای لسترینج و نیکلسون (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳) ص ۱۲۰.

خلفا برای اداره و کنترل داخلی ایران در بصره و کوفه مستقر شدند و تا سال‌های بعد - در قرن دوم قمری - عاملان و کارگزاران خویش را به نواحی اعزام می‌کردند. راه‌های آبی و خشکی بصره به خوزستان و فارس، سهولت دستیابی و تسلط مسلمین را بر هر دو منطقه تأمین و تسهیل می‌کرد.

فتح خوزستان و نقش سیاسی - نظامی کردان

ولایت خوزستان که از شهرها و نواحی مهمی نظیر اهواز، شوشتر، رامهرمز، گندی‌شاپور، ایرانشهرشاپور، عسکر مکرّم، ایذج، نهر تیری، مناذر، زط، سنبل، جبی و... تشکیل می‌شد و دروازه ورود به ایران از جنوب و جنوب غربی همین ولایت بزرگ و حاصلخیز بود. بلاذری، سال حمله به ولایت خوزستان را در سال پانزده و آغاز سال شانزده قمری برشمرده که «عتبه بن غزوان از بصره برفت [و] به سوق‌الاهواز حمله کرد.» حاکم منطقه با اعراب نبرد کرد، اما چون قدرت خود را در ضعف و سستی دید، طلب مصالحه و پرداخت مال کرد. مسلمانان پذیرفتند، ولی مدتی بعد پیروز حاکم اهواز «عهد خود بشکست» و با مسلمانان از سر ستیز درآمد.^{۲۹} دینوری، دلیل اعزام سپاه عرب به فرماندهی عتبه را همین ستیز می‌داند که عمر گفت «آهنگ مردم اهواز کن و ایشان را به خود مشغول دار تا نتوانند به یاری ایرانیان ناحیه عراق بروند و آنان را بر ضد برادران شما یاری دهند...»^{۳۰} در سال ۱۷ قمری، ابوموسی اشعری از جانب عمر والی بصره شد و توانست با جنگ و زورآزمایی سوق‌الاهواز و نواحی نهر تیری را فتح کند. این دومین حمله مسلمانان به ولایت خوزستان بود. در برابر حملات مسلمانان به فرماندهی ابوموسی، ظاهراً پارسیان مقاومت زیادی نشان ندادند و موجب شدند که ابوموسی بر تمامی سرزمین اهواز، به‌جز شوش و شوشتر و مناذر و رامهرمز چیره شود.^{۳۱} طبری سال فتح سوق‌الاهواز و مناذر و نهر تیری را به یک قول ۱۷ قمری و به قولی دیگر ۱۶ قمری ضبط کرده است.^{۳۲}

براساس گفته‌ی بلاذری، مقاومت مردم مناذر و شوش بسیار شدید و سرسختانه بود. در درگیری‌های طرفین، نهب و کشتار زیادی صورت گرفت و شهرنشینان ایرانی، خسارات فراوان دیدند. در هر دو ناحیه، فرماندهان مسلمان، ابوموسی اشعری و ربیع بن زیاد، علاوه بر کشتار جنگجویان ایرانی،

۲۹. بلاذری، ص ۱۳۳.

۳۰. دینوری، ص ۱۴۸.

۳۱. بلاذری، ص ۱۳۳.

۳۲. طبری، ج ۵، ص ۱۸۸۳.

«زنان و کودکان را به اسارت» بردند.^{۳۳} به احتمال زیاد، مقاومت و کوشش جدی و جسورانه ایرانیان در مقابله با مهاجمان عرب و ضربه زدن به آنان، در عصبانیت مسلمانان و برافروختن خشم و غضب آنها، تأثیر زیادی داشت. ایرانیان به فرماندهی هرمزان در برابر مسلمانان ایستادند و چون شکست خوردند، تقاضای مصالحه کردند، که پذیرفته شد. ولی اندکی بعد، بر سر «حدود اراضی اختلاف و دعوی افتاد» که داوران عرب «هرمزان را بی حق دانستند» و به دنبال آن هرمزان خصومت خود را ادامه داد «و قلمرو خود را به روی مسلمانان بست و از کردان کمک خواست و سپاهش فزونی گرفت.»^{۳۴} هرمزان از تجدید قوای خود و حضور کردان، استفاده کرد و با اعراب در سوق الاهواز جنگید، ولی موفق نشد و به ناچار به رامهرمز عقب نشست. در رامهرمز، دوباره هرمزان متقاضی مصالحه با مسلمانان شد. فرماندهان مسلمان، اجازه از خلیفه خواستند و او هم «دستور داد که درباره آنچه گشوده‌اند یعنی رامهرمز و شوش و جندی‌شاپور و بنیان و مهرگان قذق با وی صلح کنند.» این اقدام هرمزان، با مخالفت و تعارض کردان مواجه شد. طبری نقل می‌کند که پس از مصالحه و پایداری هرمزان بر پیمان خویش، امیران عرب در اهواز «بر قلمرو خویش بودند و هرمزان... به سوی آنها می‌آمد و در حمایت آنها بود، و اگر از جانب کردان فارس به او حمله می‌شد کمکش می‌کردند و به دفاع از او برمی‌خاستند.»^{۳۵}

می‌توان حدس زد که میان هرمزان و کردان منطقه، بر سر سازش با مسلمانان اختلاف افتاده و درگیری رخ داده است. در این میان، مسلمانان که با هرمزان پیمان بسته بودند، از او حمایت کرده و مانع کردان شده‌اند. با وجود این، هرمزان مجدداً پیمان شکنی کرد و با یک دسته از سپاه عرب در نزدیکی‌های رامهرمز درگیر شد. حمایتی که از سوی پارسیان به او شده بود، موجب امیدواری وی در شکست مسلمان گردیده بود. نبرد طرفین، مانند قبل به نفع مسلمانان خاتمه یافت. طبری روایت می‌کند که: «آنگاه خدای عز و جل هرمزان را هزیمت کرد که رامهرمز را رها کرد و سوی شوشتر رفت.»^{۳۶} لشکریان مسلمان، پس از گشودن رامهرمز، به سمت ایذه گسیل شدند، که حاکم ایذه، به نام تیرویبه، از در صلح درآمد. گزارشی که بلاذری از فتح ایذه ارائه داده، حاکی از جنگی شدید است که مسلمانان پس از آن، موفق به گشودن شهر شدند.^{۳۷} این درگیری‌ها، تنها مربوط به سال نخست

۳۳. بلاذری، ص ۱۳۴.

۳۴. طبری، ج ۵، ص ۱۸۸۷ - ۱۸۸۶.

۳۵. همان، ج ۵، ص ۱۸۸۹ - ۱۸۸۸.

۳۶. همان، ص ۱۸۹۶.

۳۷. بلاذری، ص ۱۳۸.

هجوم اعراب نبود، بلکه سال‌های بعد نیز ادامه یافت.

طبری، در ذکر حوادث سال ۲۹ قمری، به شورش «مردم ایذه و کردان» اشاره دارد که «کافر شدند». بنابراین، ابوموسی اشعری «میان مردم ندا داد و تحریک کرد و دعوتشان کرد که راهی شوند.»^{۳۸} البته طبری به نتیجهٔ تهاجم اعراب برای فرونشاندن شورش مردم ایذه و کردان اشاره نکرده است. حضور مداوم و فعال کردان خوزستان و درگیری با اعراب، محدود به منطقه خاصی نبود. بلاذری، از دو ناحیهٔ «سنبیل و زط» نام می‌برد که «گروهی از کردان» به مردم این نواحی پیوسته و «اهل آن عهد خود شکسته» و رو در روی مسلمانان ایستادند. ولی در نهایت مسلمانان به فرماندهی عبدالله ابن عامر، موفق به فتح آنجا شدند و ایرانیان را شکست دادند.^{۳۹} اتحاد کردان خوزستان و فارس در دفاع از وطن، از سیاست‌هایی بود که مردم منطقه و فرماندهان آنها برای جلوگیری از پیشروی اعراب اتخاذ کردند. نمونهٔ آشکار آن، اجتماع ایرانیان - خاصه کردان - در ناحیه ای به نام بیروذ (بیروت) بود، که میان اهواز و شهر طیب در خوزستان بود.^{۴۰}

اجتماع بیروذ و اتحادیه کردان خوزستان و فارس

از نکات مهم در دورهٔ فتوح اعراب در فارس و خوزستان، اتحاد ایرانیان است. طبری نقل می‌کند که چون نواحی خوزستان مورد هجوم و تصرف تدریجی مسلمانان واقع شد، «مردم فارس بجنیدند و با مردم اهواز نامه در میان رفت و پیمان کردند و اطمینان دادند که همدیگر را یاری کنند.» وی، به نقش نامه‌های تحریک‌آمیز یزدگرد به مردم فارس اشاره دارد و می‌نویسد: «...کینه‌ها را به یادشان آورد و ملامتشان کرد که ای مردم فارس! عربان، سواد و قلمرو مجاور و اهواز را از شما گرفتند» و اکنون، رو سوی «دیار شما و درون خانه شما درآمدند.»^{۴۱} جنگجویان فارس، از جمله کردان، به حمایت خوزستانی‌ها شتافتند و در درگیری با مهاجمان عرب مشارکت کردند. یکی از مهم‌ترین اجتماع اتحادآمیز فارس و خوزستان که کردان نیز حضوری چشم‌گیر داشتند «اجتماع بیروذ» بود که طبری با عنوانی مستقل از آن سخن رانده است: «وقتی سپاه‌ها سوی ولایات روان شد گروهی بسیار از کردان و دیگران در بیروذ فراهم آمدند... اجتماع بیروذ همان بود که عمر از آن بیم داشته

۳۸. طبری، ج ۵، ص ۲۲۱۰.

۳۹. بلاذری، ص ۱۳۸.

۴۰. مقدسی، ص ۶۱۰.

۴۱. طبری، ج ۵، ص ۱۸۹۵.

بود و ابوموسی [اشعری] سست جنبیده بود تا فراهم آمده بودند.^{۴۲} بر مبنای روایات طبری، تجمع بزرگ بیروذ، خطر عظیمی برای توقف پیشروی و حملات مکرر مسلمانان بود و عمر تاکید بسیار بر پراکندگی و متلاشی کردن آن داشت.

ظاهراً ایرانیان نیز امید فراوان داشتند که از طریق این اتحاد اقدام موثری انجام دهند: «دلیران مردم فارس و کردان آنجا آمده بودند که با مسلمانان کیدی کنند، یا فرصتی بجویند و تردید نداشتند که کاری خواهند ساخت.» اما این اقدام هماهنگ فارس‌یان و خوزستانیان، که در آن کردان نقش عمده‌ای داشتند، طبق معمول نتیجه قطعی نداد و عاقبت آن پیروزی مسلمانان و شکست ایرانیان بود، «خدا مشرکان [ایرانیان] را سست کرد که اندک و زبون، حصارى شدند» و سرانجام هزیمت یافتند.^{۴۳}

از دیگر اقدامات هماهنگ مردمان فارس و خوزستان در دفاع از وطن، نبرد «شوشتر» بود که به فرماندهی هرمزان انجام گرفت. هرمزان که در مقابله با تهاجم مسلمانان به اهواز و پیرامون آن ناکام مانده بود، در رامهرمز موضع‌گیری کرد. وی امید داشت که مسلمانان را در رامهرمز «درهم بشکنند.» زیرا «مردم فارس... سویی وی روان شده بودند و نخستین کمک آنها به شوشتر رسیده بود.» اما این امیدواری، به یأس مبدل شد. در جنگ سختی که میان ایرانیان و عرب‌ها در نزدیکی‌های رامهرمز رخ داد، هرمزان شکست خورد و به شوشتر گریخت. جنگ شوشتر که در پی پیشروی مسلمانان و تعقیب ایرانیان صورت گرفت، یکی از سنگین‌ترین نبردها بود. فرمانده «هرمزان و سپاه وی، مردم فارس و جبال و اهواز، در خندق‌ها بودند» و چندین ماه، مبارزه و مقاومت کردند. ولی، سرانجام شکست خورده و تسلیم شدند.^{۴۴} در این جا نیز اتحادیه‌ای از مردمان فارس و خوزستان و ایالت جبال شکل گرفته و برای دفاع از موطن تلاش کردند. هر چند این کوشش‌ها، هیچ کدام ثمر قطعی نداشت.

فتوح مسلمان در فارس و نقش سیاسی - نظامی کردان

هر چند عمر خلیفه مسلمین «به مردم بصره گفته بود: سواد و اهواز شما را بس [است] چه خوش بود اگر میان ما و فارس کوهی از آتش بود که به ما نرسند و ما نیز به آنها نرسیم.»^{۴۵} اما مبارزان

۴۲. طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۷.

۴۳. همان، ج ۵، ص ۲۰۱۸ - ۲۰۱۷.

۴۴. همان، ج ۵، ص ۱۸۹۶.

۴۵. همان، ج ۵، ص ۱۸۹۰.

مسلمان مصمم بودند، فارس خاستگاه و مهد ساسانیان را نیز تسخیر کنند. بنابراین، جمعی از آنان حمله به سمت فارس را آغاز کردند و در نخستین یورش، شکست خوردند. به موجب روایات مندرج در تاریخ طبری، رقابت و هم‌چشمی دو تن از سران سپاه مسلمان - علاء بن حضرمی و سعد بن ابی وقاص - علت هجوم اعراب به فارس بود. علاء بن حضرمی در عهد ابوبکر، حاکم بحرین بود، اما خلیفه او را عزل کرد و البته اندکی بعد، دوباره وی را به مقام سابق گماشت. او که موفقیت‌های سعد را بالاتر از اقدامات خود می‌دید، تلاش کرد دست به کاری سترگ زند تا هم‌طراز او شود. فتح فارس، تصمیمی بود که تحقق آن ارزش و اهمیت فتح عراق را داشت. علاء، مردم بحرین و مسلمانان مستقر در آن را جمع کرد و از طریق دریا، حمله به فارس را آغاز کرد و چون وارد خاک فارس شد، با مقاومت سرسختانه اهالی آنجا مواجه گردید و در محاصره قرار گرفت و هزیمت یافت.^{۴۶}

منابع موجود شکست مسلمانان را با نهایت اختصار و تخفیف ضبط کرده‌اند. اما به‌نظر می‌رسد، هزیمت مسلمانان، سنگین و پر هزینه بوده است. برای نجات مسلمانان، عمر به عتبه بن غزوان نوشت: «که علاء بن حضرمی سپاهی از مسلمانان را فرستاد و به چنگ مردم فارس دارد و نافرمانی من کرد. کسان سوی آنها فرست و پیش از آنکه نابود شوند به خویش ملحقشان کن.» به دنبال آن «عتبه مردم را پیش خواند و مضمون نامه عمر را به آنها خبر داد.»^{۴۷} پس، جمعی از فرماندهان و جنگجویان مشهور مسلمان «با دوازده هزار کس بر استران روان شدند» و از طریق ساحل برای نجات هم‌کیشان شتافتند و موفق شدند بسیاری از آنها را سالم برگردانند. در پی این جنگ سخت که اعراب هزیمت یافتند، عمر، علاء بن حضرمی را عزل کرد. طبری، محل نبرد را در مکانی به نام «طاووس» ذکر می‌کند و آورده که نجات‌یافتگان جنگ طاووس را «به انتساب جنگ، اهل طاووس می‌گفتند.»^{۴۸} احتمالاً شکست اعراب در نبرد طاووس که به گفته طبری در سال ۱۷ قمری رخ داد و چند سالی حمله به فارس را به تأخیر انداخت. زیرا جنگ «توج» و فتح آن بنا به نقل بلاذری در سال ۱۹ قمری اتفاق افتاد.^{۴۹}

البته طبری سال حمله به توج را ۲۳ قمری ثبت کرده است.^{۵۰} به‌نظر می‌رسد، ناکامی مسلمانان

۴۶. طبری، ج ۵، ص ۱۸۹۴ - ۱۸۹۰؛ ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم امامی (تهران: سروش، ۱۳۶۹)، ص ۳۳۵ - ۳۳۳؛ عزالدین علی بن محمد ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، ترجمه حسین روحانی (تهران: اساطیر، ۱۳۷۸)، ص ۱۴۶۲ - ۱۴۶۰؛ ابن مسکویه و ابن اثیر، دقیقاً مطالب طبری را نقل کرده‌اند.

۴۷. طبری، ج ۵، ص ۱۸۹۲.

۴۸. همان، ج ۵، ص ۱۸۹۴ - ۱۸۹۰.

۴۹. بلاذری، ص ۱۴۲.

۵۰. طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۷.

در هجوم نخستین به فارس، لزوم تدبیر و توجه دقیق‌تر و نیز عده و عده بیشتر را طلب می‌کرد. به تبع این تصمیم و تدبیر، مسلمانان البته موفقیت‌های فراوان کسب کردند و توانستند فتح فارس را نهایی کنند. اما این کامیابی، هم ده سالی طول کشید و هم صدمات و خسارات بسیاری بر دو طرف وارد آورد. فتوح مسلمانان در توج، ری‌شهر، ارجان، شاپور، استخر، گور، دارابگرد و نواحی متعدد کوره‌های اردشیر، شاپور، داراب، قباد و استخر، به کندی پیش رفت. در طی ده - دوازده سالی که دائماً در گستره فارس درگیری و جنگ و جدل بود، بیشتر مردم از شهر گرفته تا ده و کوه در برابر اعراب مقاومت کردند و سرسختی و لجاجت نشان دادند. در این میان، علاوه بر بیشتر شهرنشینان که در دفاع از شهر خویش مبارزه می‌کردند، عشایر فارس که همان کردان معروف بودند، در بسیاری از مقاومت‌های مردمی و جنگ‌های برون و درون شهری، حضور چشم‌گیر و موثر داشتند. متأسفانه، منابع تنها به اختصار به این حضور و نقش اشاره دارند، اما همین اشاره و تأکید، نشان از برجستگی مقاومت و مبارزه کردان دارد.

در شهر شاپور و نواحی کوهستانی آن - شامل ممسنی و کوهمره سرخی کنونی - گروهی از کردان سکونت داشته‌اند. بلاذری، نخستین گزارش را از نقش فعال و موثر آنان در همین نواحی ارائه می‌دهد: «... در سال بیست و دو، عمر بن خطاب فرمان داد که جارود عبدی به فتح دژهای فارس رود. در میان راه جره و شیراز، سحرگاهان... جهت قضای حاجت از سپاه جدا شد و در پس ماهوری رفت. در آنجای، گروهی از کردان گرد وی را گرفته به قتلش رسانیدند. پس آن ماهور را عقبه جارود خواندند.»^{۵۱} معلوم است که کردان (عشایر) منطقه، شبانه‌روز، خود را موظف و مشغول ضربه‌زدن به اعراب و جلوگیری از پیشرفت مهاجمان کرده و هر جا مقاومتشان شکسته می‌شد، با جنگ و گریز و کمین کردن، منتظر نبرد و ضربه بعدی به اعراب بوده‌اند. قتل جارود در سحرگاه حاکی از آن است که کردان به شیوه مرسوم و معهود خویش - که تاکنون بازماندگان آنها چنین شیوه‌ای را حفظ و رعایت کرده‌اند - از تاریکی شب استفاده کرده و در کمین مهاجمان صبر و حوصله به خرج داده تا در موقع مناسب ضربه ی خود را وارد کنند.

با این‌همه، کردان نتوانستند مانع سقوط شهر شاپور شوند و اعراب با تصرف شهر به پیشروی خود ادامه دادند. کردان به فکر افتادند که در کوه و کتل‌های کازرون و کوهمره به اعراب صدمه و خسارت وارد کنند. البته باید توجه داشت که شهرهای فارس از جمله شهر شاپور چندین بار فتح و نهب شدند. بلاذری می‌نویسد که چون «پس از چندی، اهل شاپور پیمان شکستند و شوریدند...»

در سال بیست و شش قمری، ابوموسی به همراهی عثمان بن ابی العاصی که پیشرو سپاه وی بود، شهر را به جنگ فتح کرد.^{۵۲} یعقوبی نیز به فتح شهر شاپور در سال ۲۶ قمری به دست «عثمان بن ابی العاص ثقفی» اشاره دارد.^{۵۳} مولف ناشناس تاریخ سیستان نیز فتح شاپور و کازرون و تسخیر قلعه جره در سال ۲۶ قمری را ذکر است.^{۵۴} به احتمال فراوان، قلعه جره و اطراف آن در دست کردان منطقه بود.

استمرار حملات اعراب و مقاومت کردان و شهرنشینان

پس از تصرف شهرهای توج و شاپور، دیگر نواحی فارس و کوره‌های پنج‌گانه آن عرصه حملات اعراب مسلمان شد. این حملات که از سال ۲۳ تا ۲۹ قمری مدام در جریان بود، هم‌چنان با مقاومت مردم فارس به‌خصوص شهریان و عشایر مواجه شد. بی‌تردید، در تمام نواحی کوره‌های پنج‌گانه‌ی شاپورخوره، اردشیرخوره، قبادخوره، استخر و دارابگرد، جنگجویی و مبارزه‌طلبی کردان مؤثر و شاخص بوده است. از مجموع روایات منابع، چنین بر می‌آید که شهرها و نواحی فارس، جز موارد اندک، همه با جنگ فتح شدند. این مهم حاکی از آن است که مقاومت مردم فارس، سرسختانه و زیاد بوده است. به همین علت، مسلمانان برای گشودن شهرها و سرکوب مجدد شورش‌ها، قتل‌عام‌های بسیار کرده‌اند.

شهر استخر، از جمله مناطقی بود که از سال ۲۳ تا ۲۸ یا ۲۹ قمری چندین بار مورد هجوم و ویرانی قرار گرفت. دلایل ویرانی شهر و خسارات و قتل‌عام‌های خونین و سنگین آن، مقاومت فراوان و شورش‌های مکرر مردم شهر و یاری‌دهندگان آنها بود که در اثر آن شمار بسیاری کشته شدند. آن‌گونه که بلاذری به نقل از ابومخنف آورده، قبل از رسیدن سپاهیان مسلمان به شهر استخر، جنگجویان «لشکر استخر» در ناحیه رامگرد که چندین کیلومتر با شهر فاصله داشت با مهاجمان درگیر شدند و موفقیت‌هایی کسب کردند. از جمله توانستند «عبدالله بن معمر تمیمی... فرمانده سپاه پیشرو» مسلمانان را مقتول کنند و آنان را متوقف سازند. چون اخبار نبرد به «عبدالله بن عامر» فرمانده کل مسلمانان و والی بصره رسید، بی‌درنگ و با شتاب خود را به منطقه رساند و سپاه خود را به «میمنه و میسره و پیاده و سوار» تقسیم کرد و چون «جنگ درگرفت... پارسیان را

۵۲. بلاذری، ص ۱۴۴.

۵۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۵۷.

۵۴. تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعراى بهار (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۱)، ص ۱۲۵.

شکست داد و به استخر بازگردانید.^{۵۵} می‌توان حدس زد که در این درگیری‌ها، کردان مبارز، نقش و حضور تاثیرگذار داشته‌اند. مشارکت موثر کردان در جنگ‌های نامنظم صحرائی، بیشتر و مهم‌تر بوده است.

در کوره دارابگرد، مسلمانان سختی‌ها و صدمات بسیاری متحمل شدند تا پس از چند سال موفق به فتح نهایی آن گردیدند. لشکر مسلمانان به فرماندهی فردی به نام ساریه بن زبیم به محاصره «فسا و دارابگرد» پرداخت. اما، چون «کردان فارس» به کمک هم‌ولایتی‌های خود شتافتند «کار مسلمانان سخت شد که گروهی عظیم بر ضد آنها فراهم آمده بودند.»^{۵۶} در پی درگیری‌های طرفین، مسلمانان عقب‌نشینی کردند و نتوانستند در نبرد صحرائی مقابل پارسیان مقاومت کنند. پس به کوه‌ها پناه بردند و مدتی بعد پیروزی یافتند. روایت فرمانده مسلمانان از داستان درگیری، جالب توجه است. طبری می‌نویسد: «در مدینه، مردم درباره ساریه و فتح از او پرسیده بودند که آیا به روز جنگ چیزی شنیدید؟ گفت: آری شنیدیم که ای ساریه به طرف کوه! نزدیک هلاک بودیم، سوی کوه پناه بردیم و خدا ما را ظفر داد.»^{۵۷}

بلعمی در ترجمه خویش، اطلاعات بیشتری ارائه می‌دهد. وی می‌گوید که: «... عجم خیل کردان را که به حدود پارس اندر بودند به مدد و یاری خواستند و سپاهی گران از کردان به یاری ایشان رفتند و ایشان [پارسیان] از حصار بیرون آمدند و حرب کردند حربی سخت و از مسلمانان بسیار کشته شدند.»^{۵۸} طبری روایت می‌کند که چون «کار مسلمانان سخت شد»، عمر «به خواب دیده بود که مسلمانان در صحرائی بودند که اگر می‌ماندند محاصره می‌شدند و اگر به کوهی که پشت‌سرشان بود پناه می‌بردند حمله از یک‌سو بود.» پس در حین سخن گفتن، ندا داد «یا ساریه الجبل الجبل» (ای ساریه، به طرف کوه، به طرف کوه). در همین اثنا، مسلمانان صدای او را شنیدند و به کوه پناه بردند و با تجدید قوا و نظم دوباره به درگیری پرداختند و در نهایت پیروزی یافتند.^{۵۹} پیروزی مسلمانان آسان به‌دست نیامد. مختصر اطلاعات و روایات مندرج در منابع اسلامی،

۵۵. تاریخ سیستان، ص ۱۴۶ - ۱۴۵.

۵۶. طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۱.

۵۷. همان، ج ۵، ص ۲۰۱۴.

۵۸. ابوعلی بلعمی، تاریخ‌نامه طبری (ترجمه تاریخ طبری)، ج ۳، گردانیده منسوب به بلعمی، تصحیح محمد روشن (تهران:

سروش، ۱۳۷۷)، ص ۵۴۴.

۵۹. طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱؛ تاریخ‌نامه طبری، ص ۵۴۴؛ مجمل‌التواریخ و القصاص، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار

(تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۳)، ص ۲۷۸؛ حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱)، ص

نشان از چندین ماه جنگ و کشتار دارد. نقش جنگجویی کردان فارس، نیز کاملاً آشکار و تاثیرگذار بوده، اما منتج به نجات شهر و ولایت نگشته است.

بلاذری که گزارش‌های مهم‌تری ضبط کرده، هیچ اشاره‌ای به فرماندهی ساریه و قصه «الجبل الجبل» عمر نکرده است. وی، در باره فتح دارابگرد می‌نویسد: متولی دارابگرد به نام هرید مال بسیاری به عثمان بن ابی العاص فرمانده مسلمانان داد «و زنهار خواست و شرط چنان کرد که مردم آن شهر با دیگر مردمان فارس... برابر باشند.»^{۶۰} همین نویسنده، به فتح مجدد دارابگرد به دست عبدالله بن عامر احتمالاً در سال ۲۸ یا ۲۹ قمری اشاره دارد.^{۶۱}

تأکید عمر به سرکوب کردن

حضور اعراب در خوزستان و فارس و درگیری‌های بسیاری را با کردان منطقه در پی داشت و حتی با آن دسته از سران و بزرگان ایرانی که با اعراب مصالحه و مماشات می‌کردند، مخالفت و تعارض داشتند. نمونه آن را منابع در وقت صلح هرمرزان با مسلمانان گزارش داده‌اند.^{۶۲} این گزارش‌های اندک، نشان می‌دهد که عشایر فارس و خوزستان، با اعراب مسلمان، تضاد و تعارض زیادی داشته‌اند. شیوه مرسوم و معهود عشایر حاکی از آن است که چون در جنگ‌های منظم و آراسته هزیمت می‌یافتند، به اقدامات ایذایی و نبردهای نامنظم توأم با جنگ و گریز روی می‌آوردند. کردان در برابر اعراب سرسختی نشان می‌دادند. ابن بلخی در قرون ششم قمری، اما با مبالغه بیان کرده: «در عهد اسلام همه در جنگ‌ها کشته شدند و در جهان آواره ماندند و هیچ کس از این کردان نماند مگر یک مرد...» هر چند این گفته، گزاف است، اما ابن بلخی، تمام «شوکت» لشکر فارس را از کردان می‌داند که «سخت بسیار بودند» و اسباب و سلاح و چهارپایان فراوان داشتند.^{۶۳}

از مضمون مطالب برخی منابع بر می‌آید که به دلیل شکست‌های مکرر ایرانیان از اعراب، کردان مبارز، چاره کار را در حملات ناگهانی و نامنظم و شیخون‌های شکننده می‌دانستند و در مواقع مناسب و مختلف به این شیوه عمل می‌کردند. بکارگیری این شیوه مبارزه، مؤثر و تعیین کننده بود. دستبردهای شبانه و غارت اموال و اثاثیه و مرکوب معاندان، از جمله اعمال کردان در ملالت متجاوزان بود. بنابراین می‌توان احتمال داد که چون اعراب از دست اقدامات پیش‌بینی نشده و

۶۰ بلاذری، ص ۱۴۴.

۶۱ همان، ص ۱۴۶.

۶۲ طبری، ج ۵، ص ۱۸۸۹-۱۸۸۸.

۶۳ ابن بلخی، ص ۱۶۸.

ناگهانی عشایر فارس و خوزستان رنجور شده، به خلیفه مسلمین منعکس کرده و او هم دستور اکید به سرکوب آنها داده و سپاهی مخصوص اعزام داشته است. طبری در عنوانی مستقل، به «ذکر خبر سلمه بن قیس الاشجعی و الاکراد» پرداخته، که عمر دستور صریح اعزام سپاه به دفع و قمع کردان را صادر کرده است. بلعمی نیز اطلاعات ارزشمندی در این باره ارائه داده است. وی می‌نویسد: «بدین سال اندر عمر رضی‌الله عنه به حرب کردان سپاه فرستاد از هر سوئی پراکنده.» زیرا «خبر آمده بود که به حد اهواز و پارس کردان باشند و خلق را ره زند و دزدی کنند، و مسلمان نشوند و لشکر اسلام را از ایشان مضرت‌ها بود...» بنابراین، خلیفه، سلمه بن قیس الاشجعی را «بخواند و او را خبر آن کردان بگفت و گفت: ایدر بر من سپاه بسایزند گرد آمده مردمان حربی و مبارز، ایشان را گرد کن به حرب این کردان را، تا بروی و ایشان را مسلمان کنی و رنج ایشان از مسلمانان برداری.»^{۶۴}

علاوه بر بلعمی، مؤلف *مجملة التوارخ و القصص* نیز در عنوان مستقلی به «فتح کردان پارس» پرداخته و توضیح داده که این کردان «جماعتی بسیار بودند در زمین فارس، و مسلمانان را رنج همی نمودند، پس عمر سلمه بن قیس الاشجعی را از مدینه بفرستاد تا ایشان را بپراکند و در آنجا پهباشان خواست‌ها یافت و مسلمانان از ایشان برستند.»^{۶۵}

به دنبال دستور صریح خلیفه مسلمین، سلمه و سپاه همراهش برای سرکوب کردان وارد خوزستان و فارس شدند و به گفته منابع موفق شدند آنها را منکوب کنند. بلعمی گزارش می‌دهد که چون سلمه «با جماعتی از کردان برابر شد» آنها را به «اسلام» فرا خواند؛ اما نپذیرفتند. پس «جزیت خواست» که قبول نکردند و سرانجام «با ایشان حرب کرد و ایشان را بگرفت و بشکست و بسیار خواسته یافت و غنیمت کرد و آن خمس بفرستاد.»^{۶۶}

به‌رغم مطالب پراکنده منابع و اعتقاد آنان به سرکوب کردان، بی‌تردید تعارض و رویارویی کردان فارس و خوزستان با اعراب مسلمان تا عهد عباسیان ادامه داشت. مبارزه و مقاومت کردان عشایر در عصر خلفای راشدین و امویان با شدت و ضعف نسبی و در لباس ملی یا مذهبی استمرار داشت. منابع موجود، علاوه بر عهد عثمان، به دوران خلافت امام علی (ع) اشاره دارند که برای فرو نشاندن شورش کردان، زیاد بن سمیه را مأمور و حاکم فارس کرد. زیاد پس از سرکوب موقتی

۶۴. بلعمی، ج ۳، ص ۵۵۴.

۶۵. *مجملة التوارخ و القصص*، ص ۲۸۰-۲۷۹.

۶۶. بلعمی، ج ۳، ص ۵۵۵.

کردان «در استخر اقامت» گزید.^{۶۷} به علاوه برخی گزارش‌های طبری حاکی از آن است که از همان آغاز شکل‌گیری خوارج و فرار و حضور آنها در خوزستان و فارس، جمعی از ایرانیان، از جمله کردان در دسته‌های ایشان داخل شده و در نبرد با اعراب حاکم مبارزه کردند.^{۶۸}

نتیجه‌گیری

در دوران ضعف و زوال ساسانیان که قدرت جنگی سپاه ساسانی به حداقل رسیده بود، اعراب فتوح خود را در ایران به سرعت پیش بردند و بسیاری از مناطق ایران اگرچه مقاومت‌ها و شورش‌هایی علیه اعراب داشتند، اما چندان که باید نتوانستند در برابر اعراب ایستادگی کنند. در دو ولایت مهم فارس و خوزستان، اعراب با مقاومت‌های مردمی در شهرها، روستاها و نیز از سوی عشایر مواجه شدند. در این میان مقاومت و مبارزه کردان جنگجوی خوزستان و فارس، یعنی عشایر منطقه از اهمیت و ارزش فراوانی برخوردار است. کردان هر دو ولایت از همان آغاز حملات مسلمانان، با حضور مؤثر و فعال، نقش برجسته سیاسی - نظامی خود را در معرض دید مهاجمان قرار دادند و هر چه زمان طولانی‌تر و یورش‌ها سنگین‌تر می‌شد، مقاومت آنان نیز بیشتر می‌شد. گه‌گاه عشایر منطقه با اتحاد و یکپارچگی به تلاش برای توقف حملات اعراب و جلوگیری از سقوط شهرها و نواحی دست می‌زدند و یا به صورت مستقل و محلی به جنگ و گریز مرسوم ادامه می‌دادند.

منابع مسلمانان به اختصار نقش کردان را در مقاومت در برابر اعراب ضبط کرده‌اند، اما در همین اندک اطلاعات، نکات ظریف و پر ارزشی نهفته است. مبارزه و مقاومت کردان ولایات تا سال‌های چندی استمرار یافت و حتی در عهد امام علی (ع) و خلفای اموی و عباسی، نشانه‌های آن برجای ماند. به احتمال قوی تا قرون بعد، بخشی از عشایر (کردان) فارس و خوزستان، ضدیت و نارضایی خود را از حاکمیت اعراب مسلمان، به شکل‌های مختلف ابراز داشتند و با حفظ گوشه‌هایی از فرهنگ باستانی ایران، تداوم آن‌را حیات نسبی بخشیدند. مقاومت و مقابله کردان با اعراب تا آنجا که در منابع مطرح شده است، نشان‌دهنده سرسختی و سازش‌ناپذیری آنان در برابر اعراب مسلمان است.

بر مبنای اندک مطالب منابع می‌توان اظهار نظر صریح کرد که کردان ولایات فارس و خوزستان تا قرن‌ها مقابل مسلمانان ایستادند و به تدریج سر تسلیم فرود آوردند و تلاش زیادی کردند که

۶۷ طبری، ج ۷، ص ۲۷۲۲. مقایسه شود با ج ۶ ص ۲۶۵۷.

۶۸ طبری، ج ۸، ص ۲۶۵۹ - ۲۶۵۸.

فرهنگ پیشین خود را تا حد ممکن، اما در سایه دین نو حفظ کنند.

کتابنامه

- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد. *تاریخ کامل*. ج ۴. برگردان حسین روحانی. تهران: اساطیر، ۱۳۷۸.
- ابن بلخی. *فارسنامه*. به اهتمام گای لسترینج و آلن نیکلسون. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ابن حوقل. *صورة الارض*. ترجمه جعفر شعار. تهران: امیرکبیر ۱۳۶۶.
- ابن عنبه، جمال الدین احمد. *الفصول الفخریه*. به اهتمام سید جلال الدین محدث ارموی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ابن مسکویه، ابوعلی. *تجارب الامم*. ج ۱. ترجمه ابوالقاسم امامی. تهران: سروش، ۱۳۶۹.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. *مسالك و ممالک*. به کوشش ایرج افشار. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
- _____ *ممالک و مسالك*. ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳.
- بارتولد، آ. *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*. ترجمه حمزه سردادور. تهران: توس، ۱۳۷۲.
- بلادری، احمد بن یحیی. *فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)*. ترجمه آذرتاش آذرنوش. به تصحیح محمد فروزان. تهران: سروش، ۱۳۶۴.
- بلعمی، ابوعلی. *تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی)*. ج ۳. به تصحیح محمد روشن تهران: سروش، ۱۳۷۷.
- بیهقی، علی بن زید (ابن فندق). *تاریخ بیهقی*. به تصحیح احمد بهمنیار. تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱.
- تاریخ سیستان. به تصحیح ملک الشعراء بهار. به سعی و کوشش علی اصغر عبداللهی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۱.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف. *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر. ۱۳۶۷.
- جلیلیان، شهرام. «ساسان خودای، چهره‌ای افسانه‌ای یا تاریخی؟» فصلنامه علمی - پژوهشی *تاریخ ایران*، دانشگاه شهید بهشتی. شماره ۵ پیاپی ۶۳/۵. بهار ۱۳۸۹. ص ۵۴ - ۲۷.
- دمشقی، محمد بن ابی طالب. *نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر*. ترجمه حمید طیبیان. تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود. *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی، ۱۳۶۸.
- الدینوری، ابی حنیفه احمد ابن داود. *الاخبار الطوال*. تحقیق عبدالمنعم عامر. القاهرة: داراحیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۰م.
- زرین کوب، عبدالحسین. *تاریخ ایران بعد از اسلام*. ج ۵. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۸.
- _____ *تاریخ مردم ایران*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- شهبازی، عبدالله. *ایل ناشناخته*. تهران: نشر نی، ۱۳۶۲.

- طبری، محمد بن جریر. تاریخ رسل و ملوک (تاریخ طبری). ترجمه پاینده. تهران: اساطیر. ۱۳۹۰.
- الطبری، محمد بن الجریر. تاریخ الرسل و الملوک. طهران: مکتبه الاسدی، بی تا.
- کارنامه اردشیر بابکان. به اهتمام محمد جواد مشکور. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۹.
- کسروی، احمد. «کردها و لرها از یک تبارند». کاروند کسروی. به کوشش یحیی ذکاء. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۲۵۳۶.
- لمبرت، جان. «منشا و پیدایش کردها در ایران پیش از اسلام». ترجمه حجت‌الله لاریجانی. فصلنامه عشایری ذخایر انقلاب. ش ۵. ۱۳۶۷. ص ۹۵-۱۰۵.
- محمل التواریخ و القصص. به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۳.
- مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۱.
- مقدسی، محمد بن احمد. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. ترجمه علی نقی منزوی. تهران: کوش، ۱۳۸۵.
- نهایه الارب فی اخبار الفرس و العرب. به کوشش محمدتقی دانش پژوه، تهران: انجمن آثار مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.
- نفیسی، سعید. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. ج ۱. تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۴۴.
- یعقوبی، ابن واضح. البلدان. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- _____ تاریخ یعقوبی. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.